

واکاوی نافرمانی از حاکم در منظومه فقهی اهل سنت

عبدالرحمن نجفی عمران^۱

عباس الهی^۲

چکیده

بحث واکاوی نافرمانی از حاکم در منظومه فقهی اهل سنت از مسائل مطرح در فقه سیاسی است و به نظر میرسد که در هر دورهای از ضرورت خاصی برخوردار است؛ خواه در زمان برقراری حکومت اسلامی باشد یا در غیر آن؛ زیرا در هر دوره و زمانهای بر مردم و مسئولان حکومتی لازم است که وظیفه خود را در قبال فرمانهای حاکم بدانند و از این مسئله آگاه شوند که آیا می‌توانند از فرمانهای حاکم عادل و یا پادشاه ستمکار سرپیچی نمایند یا خیر؟

در پژوهش حاضر با استفاده از شیوه تحلیلی - توصیفی و واکاوی در دیدگاههای مختلف، به این نتیجه رسیدیم که هرچند اهل سنت، حاکم را بر دو قسم «حاکم عادل» و «حاکم جائر» میدانند، ولی از نظر اطاعت و فرمان برداری فرقی بین آن دو قائل نیستند و نافرمانی از حاکم را در موارد دستور به محرمات واجب شمرده و فرمان برداری از او را حرام می‌دانند و در مورد لزوم اطاعت از حاکم در مکروهات، اختلاف دارند و در

۱. استاد جامعه المصطفی العالمیه و دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه؛

najafi60@chmail.ir

۲. عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

غیر محرمات و مکروهات - اعم از موارد مشکوک و غیر آن - اطاعت از حاکم را واجب دانسته و برای اثبات مدعای خویش به ادله اربعه تمسک جستهند.

واژگان کلیدی: نافرمانی. حاکم عادل. حاکم جائز. اهل سنت.

مقدمه

بحث پیرامون واکاوی نافرمانی از حاکم در منظومه فقهی اهل سنت است؛ به این بیان که آیا اهل سنت نافرمانی از حاکم را جایز می‌شمارند یا خیر و آیا در مورد حکم نافرمانی از حاکم، بین حاکم عادل و پادشاه ستمکار فرق می‌گذارند یا خیر؟

بحث نافرمانی از حاکم هم در آیات قرآن کریم و روایات مطرح شده و فقهای اهل سنت نیز پیرامون آن بحث کرده‌اند و آدمی با مراجعه به کتب فقهی می‌تواند به آن دست یابد. ولی ظاهراً بحث از تمام اقسام و شقوق آن در یک نوشتار، در کنار یکدیگر جمع نشده است و این از ویژگیهای مقاله حاضر است.

اهمیت چنین بحثی نیز آن است که در هر جامعه‌ای که انسان زندگی میکند، حاکمی وجود دارد و بر انسان‌ها لازم است که وظیفه خود را در برابر حاکم و دستورات او بشناسند و همچنین از وظیفه مسئولان کشوری در برابر فرمان‌های حاکم آگاهی یابند.

باور نگارنده بر آن است که هرچند دانشمندان اهل سنت حاکم را به دو قسم «حاکم عادل» و «پادشاه ستمکار» تقسیم نموده‌اند، ولی از جهت لزوم اطاعت از حاکم و حرمت نافرمانی از او، فرقی بین حاکم عادل و حاکم جائز نمی‌گذارند و در دستور به محرمات، نافرمانی از حاکم را لازم می‌شمارند و در مورد لزوم اطاعت از حاکم در موارد دستور به مکروهات اختلاف دارند و در غیر آن - خواه در موارد مشکوک و یا غیر آن -

اطاعت از حاکم را واجب شمرده و نافرمانی از آن را حرام میدانند و برای اثبات مدعی خویش به ادله اربعه تمسک جستھاند.

مفهوم‌شناسی

أ. نافرمانی

نافرمانی در لغت، به معنای تمرد (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳)، سرپیچی (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳)، سرکشی (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳؛ نفیسی، بیتا: ۵ / ۳۶۵۰؛ انوری، ۱۳۸۱: ۸ / ۷۶۶۷-۷۶۶۶)، طغیان (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳؛ نفیسی، بیتا: ۵ / ۳۶۵۰؛ انوری، ۱۳۸۱: ۸ / ۷۶۶۷-۷۶۶۶)، گناه (انوری، ۱۳۸۱: ۸ / ۷۶۶۷-۷۶۶۶)، گردنکشی (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳؛ نفیسی، بیتا: ۵ / ۳۶۵۰)، مخالفت (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳؛ نفیسی، بیتا: ۵ / ۳۶۵۰)، فرمان نبرد (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳) و عدم اطاعت (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۸ / ۱۹۳؛ نفیسی، بیتا: ۵ / ۳۶۵۰) است و در اصطلاح به معنای سرکشی و گردن‌فرازی است (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۹۱) و امروزه از نافرمانی از حاکم و دستگاه‌های حکومتی با عنوان «نافرمانی مدنی» تعبیر میشود و به معنای اقدامی است که شهروندی با اتکا به ابزار مسالمت‌آمیز در راستای سرپیچی علنی و اعلام‌شده از فرمان‌هایی که به نام هنجار و یا آموزه‌های مافوق صادر شده، ولی به نظر نامشروع می‌آید، در مقابل قانون، حکم یا فرمانی مقتدرانه صورت می‌دهد (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۹۱) و در مقابل اصطلاح نافرمانی مدنی، اصطلاح مقاومت مدنی است که به معنای پرهیز از هر نوع اقدام و بی‌تفاوتی درباره آنچه از سوی حکومت به عنوان قانون وضع و به اجرا گذاشته شود، میباشد (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۹۰).

ب. حاکم

واژه حاکم در لغت به معنی قاضی است (ابن اثیر جزری، بیتا: ۱ / ۴۱۸) و از معنی «منع» اخذ شده است. بسیاری از لغویان گفته‌اند: «قاضی را بدان جهت حاکم گفته‌اند که مانع ظلم انسان‌ها نسبت به یکدیگر می‌گردد» (ابن اثیر جزری، بیتا: ۱ / ۴۲۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۱۴۴؛ حسینی واسطی، ۱۴۱۴: ۱۶ / ۱۶۰). چنان‌که کفعمی (ره) می‌گوید: «سمى الحاكم حاكماً لمنعه الناس من التظالم؛ حاکم را بدان جهت حاکم گفته‌اند که مردم را از ظلم به یکدیگر باز می‌دارد» (کفعمی، ۱۴۰۵: ۳۲۲).

در اصطلاح دینی واژه حاکم به دو معنی است:

۱. قاضی؛ چنان‌که در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ؛ از معصیت خدا در پنهانی و خلوتگاه‌ها بپرهیزید، زیرا شاهد همان دادرس است» (سید رضی، ۱۴۱۴: ۴۷۳). فقها نیز در ابواب قضا، از قاضی با عنوان حاکم تعبیر نموده‌اند (ابن نجیم، ۱۴۰۰: ۱ / ۱۰۶؛ شیبانی، بیتا: ۳ / ۳۱؛ ابن مودود موصلی، ۱۴۰۰: ۱ / ۱۶).

۲. والی؛ یعنی شخصی که به حکومت‌داری منطقه و سرزمینی مشغول باشد (ابن نجیم، ۱۴۰۰: ۱ / ۲۲۹)؛ که بر دو قسم عادل و جائز تقسیم می‌شود.

دانشمندان اهل سنت فرقی بین حاکم عادل و حاکم جائز نمی‌بینند و در مورد نافرمانی از آنان چند فرض قائل هستند:

أ. در گناه و معصیت

اقوال

از منظر اهل سنت فرمانبرداری از حاکم در موارد گناه و معصیت جایز نیست و نافرمانی از آن واجب است. چنانکه ابن نجیم حنفی آمده است: «چنانچه کار امام مبتنی بر مصلحتی باشد که به امور عامه تعلق میگیرد، از نظر شرع امرش نافذ نیست، جز آنکه موافق با شرع باشد. پس چنانچه امر امام مخالف با شرع باشد، نافذ نخواهد بود» (ابن نجیم، ۱۴۰۰: ۱/ ۱۲۴).

نحلاوی نیز در الدرر المباحه گفته است: «هرگاه پادشاه یا امیر یا قاضی به چیزی امر نماید و یا از چیزی نهی کند، چنانچه مصلحت دینی و یا دنیوی برای رعیت بر آن امر و نهی مترتب باشد، بر رعیت فرمانبرداری از آن واجب است و مخالفت با آن جایز نیست. ولی چنانچه دارای مصلحت نبوده و امر و نهی فوق صرف هوای نفسانی باشد و از سوی شرع مجوزی نداشته باشد، گناه است و در گناه طاعتی نیست؛ زیرا برای مخلوق در نافرمانی خالق طاعتی نیست» (نحلاوی، بیتا: ۱/ ۲۵۲).

ابن تیمیه گفته است: «نافرمانی از امام جایز نیست، خواه نیکوکار باشد یا جائر؛ مگر آنکه به نافرمانی از خدا دستور دهد» (ابن تیمیه حرانی، بیتا: ۲۸/ ۵۸۷؛ همو، ۱۴۲۶: ۲۸/ ۵۸۷).

دسوقی گفته است: «چنانچه امام به حرامی امر کند، قول واحد داریم که اطاعت نمیشود؛ زیرا برای مخلوق در نافرمانی آفریدگار طاعتی نیست» (دسوقی، بیتا: ۱/ ۴۰۷ و ۴/ ۹۰).

ماوردی گفته است: «چنانچه حاکم به مأمورش دستور دهد که کسی را بکشد و مأمور

نیز با اختیار خود، آن شخص را به قتل رساند، او قاتل است نه حاکم؛ زیرا فرمانبرداری از حاکم در گناهان لازم نیست» (ماوردی، بیتا: ۱۲/۱۴۶؛ همو، ۱۴۱۴: ۱۲/۷۲).

فقه‌های دیگری نظیر ابن حجر هیتمی در تحفة المحتاج (ابن حجر هیتمی، بی تا: ۳/۷۱)، نووی در روضة الطالبین (نووی، ۱۴۰۵: ۱/۲۶۰) و ابوالبقاء شافعی در النجم الوهاج (ابوالبقاء شافعی، ۱۴۲۵: ۹/۶۹) گفته‌اند: «فرمان‌برداری از امام در امر و نهی واجب است، مادامی که بر خلاف حکم شرع نباشد؛ خواه امام عادل باشد یا ستمکار».

با توجه به کلمات فوق، مذاهب چهارگانه اهل سنت اطاعت از حاکم عادل و یا فاسق را در امر به گناه و معصیت جایز نمی‌دانند و نافرمانی از آن را واجب می‌شمارند.

ادله

دلیل اهل سنت برای وجوب نافرمانی از حاکم در موارد دستور به گناه و معصیت، روایاتی است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. روایات

۱.۱. «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق؛ برای هیچ مخلوقی در نافرمانی خدا طاعتی نیست» (حمیدی، ۱۴۲۳: ۱/۷۹)

نحوه استدلال به روایت فوق آن است که چنین روایتی اطلاق دارد و در دستوراتی که هر انسانی صادر میشود - خواه حاکم باشد یا نه - و بر خلاف فرمان‌های الهی است، فرمان‌برداری را جایز نمی‌شمارد. به همین جهت در المذهب آمده است: «چنانچه امام به قتل ناروای شخصی دستور دهد و مأمور نداند که قتلش نارواست، ضمان قتل از قبیل کفاره و قصاص و دیه بر امام است؛ زیرا ظاهر آن است که امام جز به حق

دستور نمیدهد و مأمور در کار خود معذور است. ولی چنانچه مأمور بداند که قتلش نارواست، ضمان قتل از قبیل کفاره و قصاص و دیه بر مأمور است؛ زیرا طاعت از امام در آنچه حلال نیست، جایز نیست و دلیلش روایت پیامبر (ص) است که فرمود: «برای هیچ مخلوقی در نافرمانی خدا طاعتی نیست» (شیرازی، بیتا: ۳ / ۱۷۸).

منهاجی اسیوطی نیز گفته است: «چنانچه امام به غیر عدالت قضاوت نماید یا به غیر حق دستور دهد، طاعتش لازم است؛ به دلیل گفتار پیامبر (ص): «برای هیچ مخلوقی در نافرمانی خدا طاعتی نیست» (منهاجی اسیوطی، بیتا: ۲ / ۲۸۰).

۲.۱. «من امرکم منهم بمعصية الله فلا تطيعوه؛ هرکسی از والیان که به شما به نافرمانی از خدا دستور دهد، از او فرمان برداری نکنید» (ابن ماجه، ۱۴۳۰: ۴ / ۱۲۲).

۳.۱. «عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِي عَشْرِهِ وَيُسْرِهِ وَمَنْشَطِهِ وَمَكْرَهِهِ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ؛ بر مسلمان شنوایی و فرمانبرداری از پادشاه در سختی و آسانی و نشاط و کراهت لازم است تا زمانی که به نافرمانی خدا دستور نداده باشد. پس چنانچه به نافرمانی خدا دستور دهد، شنوایی و فرمانبرداری نیست» (ابن تیمیه حرانی، بیتا: ۱ / ۳۱۶).

۴.۱. ابوبکر در روایتی گفته است: «أَطِيعُونِي مَا أَطَعْتُ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتُ اللَّهَ فَلَا طَاعَةَ لِي عَلَيْكُمْ؛ تا زمانی که خدا را اطاعت میکنم، از من اطاعت کنید؛ پس چنانچه خدا را نافرمانی کردم، حق اطاعتی بر شما ندارم» (ابن تیمیه حرانی، بیتا: ۲۰ / ۲۱۰).

۲. اجماع

دومین دلیل بیانگر وجوب نافرمانی از حاکم در موارد دستور به گناه، اجماع است؛ زیرا بسیاری از فقهای اهل سنت بر حرمت فرمان برداری از حاکم در موارد دستور به گناه،

نقل اجماع نموده‌اند (کلیوبی شیخی زاده، ۱۴۱۹: ۴/۴۵۱).

بر اساس ادله فوق، اهل سنت اطاعت از هیچیک از حاکم عادل و پادشاه ستمکار را در موارد امر به گناه و معصیت جایز نمی‌دانند و نافرمانی از آن را واجب می‌شمارند. به همین جهت در جریان بیداری اسلامی مردم برخی از کشورهای اسلامی علیه حاکمان خود شوریدند و با آنان نافرمانی نمودند؛ چنانکه مردم تونس علیه دولت بن‌علی شورش نمودند و قیامشان به انقلاب یاس تونس معروف شد و خواستار از بین رفتن فساد سیاسی، نابرابری اجتماعی، بیکاری و سرکوب و خفقان سیاسی بودند (شاه ولی یوسفی جویباری: ۱۳۹۸) و یا آنکه مردم مصر، به خاطر اموری نظیر شکنجه، فقر، فساد و بیکاری علیه حسنی مبارک شوریدند (محمدیان: ۱۳۹۳) و یا انقلابهای دیگری که در جریان بیداری اسلامی رخ داد و نتیجه آن بود که مردم کشورها، حکمرانان خویش را گناهکار میدیدند و قیام علیه آنان را روا می‌شمردند.

ب. در مکروهات

اقوال

اهل سنت اطاعت از حاکم را در مکروهات جایز نمی‌شمارند؛ چنانکه باعلوی در بغیة المسترشدين گفته است: «طاعت در اوامر آشکار و پنهان در مواردی که حرام یا مکروه نباشد، واجب است و واجب مؤکد میشود و مستحب، واجب است و همچنین مباح چنانچه دارای مصلحت باشد، نظیر ترک شرب تنباکو در صورت قول به کراهت آن» (باعلوی، بیتا: ۱/۱۸۹).

عدوی مالکی در حاشیة العدوی گفته است: «اختلاف شده که آیا امتثال امر حاکم در غیر معصیت و لو در مکروه واجب است، چنانکه ظاهر گفتار ابن عرفه این است؛

زیرا وی گفته "اطاعت از حاکم در غیر گناه واجب است" یا آنکه تنها در طاعت، فرمانبرداری از حاکم واجب است که ظاهر روایت "همانا اطاعت از حاکم در معروف است" بر آن دلالت دارد» (عدوی، بیتا: ۱/ ۵۰۸).

فقه‌های دیگری نظیر بجیرمی در تحفة الحیب (بجیرمی، ۱۴۱۷: ۲/ ۴۷۴) و حاشیة البجیرمی (بجیرمی، بیتا: ۵/ ۴۷۵) و نووی در نهایة الزین (نووی، بیتا: ۱/ ۱۱۲) گفته‌اند: «چنانچه حاکم به واجبی دستور دهد، وجوبش مؤکد می‌شود و چنانچه به مستحب دستور دهد، واجب می‌شود و اگر به مباحی که دارای مصلحت عامه است، نظیر ترک شرب دخانیات دستور دهد، واجب می‌شود؛ به خلاف مواردی که به حرام یا مکروه یا مباحی که مصلحت عامه ندارد، دستور دهد».

ادله

اهل سنت برای لزوم نافرمانی از حاکم در موارد دستور به مکروهات دو دلیل آورده‌اند:

۱. روایت *انما الطاعة فی المعروف*؛ زیرا چنین روایتی لزوم اطاعت از حاکم را در «معروف» منحصر می‌کند. از سویی مراد از معروف چیزی است که انجام آن روا باشد که واجبات و مستحبات است و شامل مکروهات نمی‌شود؛ چنانکه خطاب رعینی در مواهب الجلیل گفته است: «در روایت "انما الطاعة فی المعروف" انما افاده حصر می‌کند و به معنای غیرمنکر و معصیت است و طاعت واجب و مستحب و اموری که از نظر شرع جایز هستند، در آن داخل می‌شود. بنابراین چنانچه حاکم به امر جایزی دستور دهد، فرمانبرداری از او واجب خواهد بود و مخالفتش جایز نیست. ولی چنانچه به چیزی که شارع از آن نهی تنزیهی نموده و نهی تحریمی ندارد، امر کند، وجوب اطاعت از او مشکل است» (طرابلسی مغربی، ۱۴۲۳: ۸/ ۳۶۷).

۲. لزوم بدعت؛ دومین دلیلی که اهل سنت برای لزوم نافرمانی از حاکم در موارد دستور به مکروهات آورده‌اند، آن است که فرمان‌برداری از حاکم در چنین مواردی مستلزم بدعت و تشریح است که حرام می‌باشد؛ چنانکه ابوالبرکات در الشرح الکبیر گفته است: «و گفته شده که طاعت امام در مکروه - چیزی که اجماع بر کراهت آن است - واجب نیست و کسی که در مکروهات از امام فرمان‌برداری نکند، باغی نیست و این قول اظهر است؛ زیرا اطاعت در مکروهات و لزوم انجام مکروه، بدعت و احداث چیزی در دین است که جزء آن نیست و مردود است» (عدوی، بی‌تا: ۴ / ۲۹۸).

ج. در غیر موارد گناه و مکروه

اقوال

اهل سنت اطاعت از پادشاه را در غیر موارد گناه و معصیت واجب میدانند؛ چنانکه نمری قرطبی گفته است: «و اما فرمان‌برداری از امام، پس اطاعت از تمام دستورهای او واجب است، جز آنکه معصیتی آشکار باشد که هیچ شکی در گناه بودن آن نباشد» (نمری قرطبی، ۲۰۰۰: ۵ / ۱۳۴).

ابوعبدالله عبدری در التاج و الاکلیل گفته است: «بر همگان فرمان‌برداری از امام، در آنچه دوست دارند و یا بدشان می‌آید، لازم است تا زمانی که دستور به گناه ندهد، هر چند امام غیر عادل باشد» (عبدری، ۱۳۹۸: ۶ / ۱۰۵).

ماوردی در الحاوی الکبیر (ماوردی، بی‌تا: ۱۲ / ۱۵۶) و الحاوی فی فقه الشافعی (ماوردی، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۷۷) گفته است: «همانا فرمان‌برداری از امام واجب است، جز در آنچه یقین حاصل شود که ستم است».

شیخ الاسلام انصاری در اسنی المطالب (انصاری، بی‌تا: ۴ / ۱۱۰) و شرح البهجة الوردية

(انصاری، بیتا: ۳۵۱ / ۵)، الحجاوی در الاقناع (حجاوی، بیتا: ۲ / ۲۰۵)، شربینی در الاقناع (شربینی، ۱۴۱۵: ۵۵۰) و مغنی المحتاج (شربینی، بیتا: ۱۶ / ۲۹۹)، نووی در روضة الطالبین (نووی، بیتا: ۳ / ۴۳۵) و ابوالبقاء شافعی در النجم الوهاج (ابوالبقاء شافعی، ۱۴۲۵: ۹ / ۶۹) گفته‌اند: «طاعت امام - هر چند ستمکار باشد - تنها در اوامر و نواهی که از نظر شرع جایز است، واجب می‌باشد». همانگونه که قائل به آن شده‌اند که کسانی که از طاعت امام سرباز زنند، از اهل بغی (ابن مفلح، ۱۴۲۳: ۷ / ۴۶۹ - بغلی حنفی، ۱۴۰۱: ۱ / ۲۷۷) و قطع طریق (ابن مفلح، ۱۴۱۸: ۷ / ۴۶۹) و اهل معصیت (ابن قدامه، ۱۴۰۵: ۱۰ / ۴۹) میباشند.

ادله

اهل سنت برای اثبات وجوب اطاعت از حاکم در موارد دستور به غیر محرمات و مکروهات، به ادله اربعه استدلال نموده‌اند:

۱. قرآن

۱.۱. آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و رسول و صاحبان امر خود اطاعت کنید» (نساء / ۵۹).

نحوه استدلال به آیه فوق آن است که خداوند متعال در چنین آیهای فرمانبرداری از خود را به فرمانبرداری از رسول و صاحبان امر مقارن نمود که بیانگر آن است که همانگونه که اطاعت از خدا واجب است، اطاعت از پیامبر (ص) و صاحبان امر نیز واجب است (رجراجی، ۱۴۲۸: ۸ / ۵۷).

۲.۱. آیه شریفه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُونَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي

أَنْفُسِهِمْ حَرْجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا؛ نه چنین است. به پروردگار تو سوگند، اینان ایمان نمی‌آورند تا در خصومت و نزاعشان تنها تو را حکم گردانند، آنگاه بدانچه تو قضاوت کنی در جان خویش اعتراض راه ندهند و به طور کامل تسلیم آن گردند» (نساء / ۶۵).

نحوه استدلال به آیه فوق آن است که خداوند متعال در چنین آیهای تسلیم حاکمان بودن و حرف‌شنوی از آنان و اطاعت و انقیاد در برابر آنان را بر مردم واجب شمرد (رجزاجی، ۱۴۲۸: ۸ / ۵۷).

۲. روایات

روایات فراوانی بر لزوم اطاعت از حاکم دلالت دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱.۲. «من أطاعنی فقد أطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من أطاع أمیری فقد أطاعنی و من عصی أمیری فقد عصانی؛ هرکسی که مرا اطاعت کند، پس به تحقیق خدا را اطاعت نمود و هرکسی که مرا نافرمانی کند، پس به تحقیق خدا را نافرمانی نمود و هرکسی که امیر مرا را اطاعت کند، پس به تحقیق مرا اطاعت نمود و هرکسی که امیر مرا را نافرمانی کند، به تحقیق مرا نافرمانی نموده است» (رجزاجی، ۱۴۲۸: ۸ / ۵۷).

۲.۲. «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَتْ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد و اطاعت از حاکم نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است» (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۷ / ۴۸؛ بوصیری، ۱۴۲۰: ۵ / ۵۸).

دسوقی با استدلال به چنین روایتی مخالفت امام حسین (ع) با یزید و خروج از طاعت او را رد کرده و میگوید: «چنین روایتی پاسخ سخنی است که میگوید: امام حسین (ع) با یزید مخالفت ورزید و از فرمانبرداری خارج شد، درحالی‌که یزید، در زمان امام

حسین امام بود و لازمهاش آن است که امام حسین (ع) و پیروان او، از زمره بغات باشند که سخنی باطل است» (دسوقی، بیتا: ۴ / ۲۹۸).

بر اساس نگرش فوق، قاضی ابوبکر ابن العربی قائل به آن شد که امام حسین (ع) با شمشیر جدش کشته شده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۲۸)؛ ولی پاسخش آن است که اولاً یزید ستمکار بود و اهل حجاز با او بیعت نکرده بودند تا شوریدن بر او بغی و حرام باشد (صاوی، بیتا: ۴ / ۴۲۷؛ ابن حجر هیتمی، بیتا: ۳۸ / ۱۳۸). ثانیاً شورش بدون عذر علیه حاکم حرام است، در حالی که امام حسین (ع) در قیام خویش عذر موجه داشت (رملی، بیتا: ۴ / ۱۱۱)؛ زیرا یزید اعتقادی به دین اسلام و پیامبر آن نداشت. چنانکه جاحظ گفته است: «منکرات بسیاری که یزید مرتکب شده، بیانگر وجود رذایل اخلاقی در اوست و موجب خروج او از ایمان می‌گردد. او فاسق ملعون است و کسی که از دشنام به این ملعون نهی کند، خود نیز ملعون است» (جاحظ، بیتا: ۲ / ۱۴-۱۳).

آلوسی در روح المعانی گفته است: «اگر کسی بگوید که یزید گناه نکرد و لعن او جایز نیست، باید او را در زمره یاران یزید محسوب نمود. من می‌گویم که آن خبیث به رسالت پیامبر (ص) اعتقاد نداشت و آنچه را که با اهل حرم الهی و اهل بیت پیامبر (ص) انجام داد و رسواییهای دیگر او بیانگر آن است و اموری که او مرتکب شد، در دلالت بر کفرش کمتر از انداختن ورقی از قرآن در کثافات نیست. گمان نمی‌کنم که وضعیت او بر مسلمانان آن زمان پنهان بوده باشد، ولی آنها مقهور و تحت فشار بودند و چاره‌های جز صبر نداشتند» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۳ / ۲۲۸-۲۲۷).

۳.۲. «إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ فَمَنْ رَأَيْتُمُوهُ فَارِقَ الْجَمَاعَةَ أَوْ يَرِيدُ يَفِرُّ أَمْرَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَائِنًا مَنْ كَانَ فَاقْتُلُوهُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَإِنَّ

الشَّيْطَانُ مَعَ مَنْ فَرَّقَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ؛ پس از من حوادثی اتفاق می‌افتد؛ پس هرکسی را دیدید که از جماعت جدا شد و یا قصد آن دارد که امر محمد (ص) را به تفرقه و جدایی بکشانند، هرکسی که باشد، او را بکشید. پس به درستی دست خدا بر جماعت است و به درستی شیطان با کسی که از جماعت جدایی جوید، هم‌نشین می‌شود» (ابن علیش، بی‌تا: ۱/ ۳۱۸).

دستور به کشتن کسی که برخلاف جماعت اقدام ورزد و با حاکم به نافرمانی برخیزد، بیانگر آن است که اطاعت از حاکم واجب است.

۴.۲. «عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِي عَشْرِهِ وَيَسْرِهِ وَمَنْشَطِهِ وَمَكْرَهِهِ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ؛ بر مسلمان شنوایی و فرمانبرداری از پادشاه در سختی و آسانی و نشاط و کراهت لازم است تا زمانی که به نافرمانی خدا دستور نداده باشد؛ پس چنانچه به نافرمانی خدا دستور دهد، شنوایی و فرمانبرداری نیست» (ابن تیمیه حرانی، بی‌تا: ۱/ ۳۱۶).

۳. اجماع

سومین دلیلی که اهل سنت برای وجوب اطاعت از حاکم در موارد دستور به غیرمحرّمات و مکروهات اقامه نموده‌اند، اجماع است؛ چنانکه حجاوی در الاقناع (حجاوی، بی‌تا: ۱/ ۱۷۷)، شربینی در الاقناع (شربینی، ۱۴۱۵: ۱/ ۱۹۲)، ابن حجر هیتمی در الفتاوی الفقهیة (ابن حجر هیتمی، بی‌تا: ۱/ ۲۷۸)، بجیرمی در حاشیة علی الخطیب (بجیرمی، بی‌تا: ۵/ ۴۶۴)، شربینی در مغنی المحتاج (شربینی، بی‌تا: ۱/ ۳۲۲)، شهاب الدین رملی در نهایة المحتاج (رملی، ۱۴۰۴: ۲/ ۴۱۶) گفته‌اند: «دیدگاه فقها در باب امامت عظمی بر آن است که اطاعت از امام در امر و نهی واجب است، تا زمانی که بر خلاف حکم شرع نباشد.»

۴. عقل

چهارمین دلیل لزوم اطاعت از حاکم، عقل است؛ زیرا عقل حاکم به آن است که برای جلوگیری از هرج و مرج در جامعه اسلامی، وجود حاکم و حکومت ضروری است. به همین جهت ابن تیمیه گفته است: «لازم است دانسته شود که ولایت امر مردم از بزرگ‌ترین واجبات دین است، بلکه دین تنها به واسطه آن ماندگار است؛ زیرا انسانها به یکدیگر نیازمند هستند و مصلحت آنها تنها به واسطه زندگی اجتماعی تأمین میگردد و هر اجتماعی نیز ناچار از وجود رئیس است» (ابن تیمیه حرانی، بیتا: ۱/ ۲۱۷).

هرچند ابن تیمیه در کلام فوق، بحث ولایت امر و ضرورت آن را مطرح نمود، ولی از آنجایی که ضرورت وجود ولایت امر را برای برقراری زندگی اجتماعی بیان میدارد و چنین امری تنها در فرض اطاعت از رئیس میسر است، وگرنه وجود رئیس برطرف‌کننده مشکلی نخواهد بود، بنابراین کلام ابن تیمیه بیانگر لزوم اطاعت از حاکم و ولی امر است.

یقیناً وجود حکومت و تبعیت مردم از دستورات حکومتی ضامن بقا و ثبات جامعه است و موجب جلوگیری از هرج و مرج می‌شود؛ به همین جهت پیروی از حاکم باید واجب باشد. چنانکه نمری قرطبی در استذکار گفته است: «و اما جماعت اهل سنت و امامان آنان گفته‌اند: اختیار آن است که امام، فاضل، عالم، عادل، نیکوکار و قوی بر قیام به حکومت باشد، آنگونه که در مورد امامت لازم است. اما چنانچه اینگونه نبود، پس صبر بر فرمانبرداری از امام ستمکار، بهتر از شوریدن بر اوست. زیرا نزاع با او و خروج بر او موجب دگرگونی امنیت اجتماعی به خوف و ریختن خون مسلمانان و باز نهادن دست دشمنان و غارت‌کنندگان بر مسلمانان و ایجاد فساد در زمین است

که بدتر از صبر بر ستم پادشاه ستمکار است» (نمری قرطبی، ۲۰۰۰: ۱۶ / ۵).

با توجه به مطالب فوق، اهل سنت فرمان برداری از حاکم را در غیر موارد دستور به ارتکاب محرمات و مکروهات واجب می‌شمارند و نافرمانی از آن را حرام میدانند و برای اثبات مدعای خویش به ادله اربعه تمسک جستهند.

د. در موارد مشکوک

اهل سنت فرمان برداری از حاکم را در دستوراتی که نمیدانیم حرام است یا خیر، واجب می‌شمارند؛ چنانکه ماوردی گفته است: «أَنَّ طَاعَةَ الْإِمَامِ وَاجِبَةٌ إِلَّا فِيمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَلَمٌ؛ به درستی فرمان برداری از امام واجب است، مگر در مواردی که دانسته شود که ستم است» (ماوردی، ۱۴۱۴: ۱۲ / ۷۷).

ابن قدامه نیز گفته است: «يجب طاعة الإمام في غير المعصية والظاهر أنه لا يأمر إلا بالحق؛ فرمان برداری از امام در غیر معصیت واجب است و ظاهر آن است که امام جز به حق دستور نمیدهد» (ابن قدامه، بیتا: ۳۴۳ / ۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵: ۹ / ۴۸۰).

نمری قرطبی نیز گفته است: «وأما طاعة الإمام فواجبة في كل ما يأمر به إلا أن تكون معصية بينة لا شك فيها؛ و اما فرمان برداری از امام در تمام دستوراتی که میدهد، واجب است؛ جز آنکه معصیتی باشد که شکی در گناه بودن آن نباشد» (نمری قرطبی، ۲۰۰۰: ۱۳۴ / ۵).

خرشی نیز گفته است: «تَجِبُ طَاعَةُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ مَا يَأْمُرُ بِهِ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِمُحَرَّمٍ مُجْمَعٍ عَلَيْهِ؛ فرمان برداری از امام در تمام دستورات او واجب است؛ تا زمانی که به حرامی دستور ندهد که اجماع بر حرمت آن است» (خرشی، بیتا: ۳۵۳ / ۵).

با توجه به چنین کلماتی، اهل سنت فرمان برداری از حاکم را در مواردی که نسبت به حرمت آن شک داریم، واجب می‌شمارند و دلیلش را آن میدانند که حاکم جز به حق دستور نمیدهد (بهوتی، بیتا: ۱/ ۶۳۴؛ دکتور مصطفی الخن، ۱۴۱۳: ۸/ ۲۵؛ شربینی، بیتا: ۴/ ۱۲؛ همو، ۱۴۱۵: ۵/ ۲۲۵).

نتیجه‌گیری

از منظر اهل سنت بین حاکم عادل و پادشاه ستمکار فرقی نیست و با تدبیر در کتب اهل سنت به این نتیجه میرسیم که آنان در مورد لزوم فرمان برداری از حاکم در موارد ارتکاب مکروهات اختلاف نظر دارند و با تمسک به روایات، اطاعت از حاکم را در موارد گناه و معصیت واجب نمی‌شمارند و به همین جهت در جریان بیداری اسلامی، مردم برخی از کشورهای عربی، وقتی به یقین رسیدند که برخی از حاکمان آنان ستمکار هستند، بر حاکمان خود شوریدند و خواستار برکناری آنان از مناصب حکومتی شدند. اهل سنت، اطاعت از حاکم را در دستور به ارتکاب واجبات و مستحبات و یا موارد مشکوک واجب میدانند و برای اثبات چنین مدعایی به ادله اربعه (قرآن، روایات، اجماع و عقل) تمسک جست‌هایند.

منابع

قرآن کریم.

۱. آقابخشی، علی، افشاری راد، مینو. (۱۳۷۶ هـ ش). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۲. آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ هـ ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (بیتا). النهایة فی غریب الحدیث و الأثر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۴. ابن تیمیة حرانی، احمد بن عبدالحلیم. (بیتا). السیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی و الرعیة. دار المعرفة.
۵. (بیتا). کتب و رسائل و فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیة. مکتبة ابن تیمیة.
۶. (۱۴۲۶ هـ ق). مجموع الفتاوی. دار الوفاء.
۷. ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل احمد بن علی. (بیتا). اطراف المسند المعتلی باطراف المسند الحنبلی. بیجا.
۸. ابن علیش، محمد بن احمد بن محمد. (بیتا). فتح العلی المالک فی الفتوی علی مذهب الامام مالک. بیجا.
۹. ابن قدامه المقدسی، ابو محمد عبدالله بن احمد. (بیتا). الشرح الکبیر. بیجا.
۱۰. (۱۴۰۵ هـ ق). المغنی فی فقه الامام احمی بن حنبل الشیبانی. بیروت: دار الفکر.
۱۱. ابن ماجه قزوینی، ابو عبدالله محمد بن یزید. (۱۴۳۰ هـ ق). سنن ابن ماجه. دار الرسالة العالمیة.

۱۲. ابن مفلح، ابواسحاق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن محمد. (۱۴۲۳ هـ ق). المبدع شرح المقنع. ریاض: دار عالم الكتاب.
۱۳. ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ هـ ق). لسان العرب. بیروت: دار الفکر.
۱۴. ابن مودود الموصلی. (بیتا). الاختیار لتعلیل المختار، بیجا.
۱۵. ابن نجیم حنفی، زین العابدین بن ابراهیم. (۱۴۰۰ هـ ق). الاشباه و النظائر. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۶. انصاری، زکریا بن محمد بن زکریا، سنیکی، زین الدین ابویحیی. (بیتا). اسنی المطالب. بیجا.
۱۷. (بیتا). الغرر البهیة فی شرح البهجة الوردیة، بیجا.
۱۸. انوری، حسن. (۱۳۸۱ هـ ش). فرهنگ بزرگ سخن. سخن.
۱۹. باعلوی، عبدالرحمن بن محمد بن حسین بن عمر. (بیتا). بغیة المسترشدین. بیروت: دار الفکر.
۲۰. بجیرمی شافعی، سلیمان بن محمد بن عمر. (۱۴۱۷ هـ ق). تحفة الحبيب علی شرح الخطیب. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۱. (بیتا). حاشیة البجیرمی علی الخطیب. بیجا.
۲۲. بعلی حنفی، ابو عبدالله محمد بن ابی الفتح. (۱۴۱۰ هـ ق). المطلع علی ابوات المقنع. بیروت: المکتب الاسلامی.
۲۳. بوصیری، احمد بن ابی بکر بن اسماعیل. (۱۴۲۰ هـ ق). اتحاف الخیرة المهررة بزوائد المسانید العشرة. ریاض: دار الوطن.

۲۴. بهوتی، منصور بن یونس بن صلاح. (بی‌تا). الروض المربع علی مختصر المقنع. بیجا.

۲۵. جاحظ، عمرو بن بحر. (بی‌تا). رسائل الجاحظ. بیجا.

۲۶. حجاوی، موسی. (بی‌تا). الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع. بیجا.

۲۷. حسینی واسطی زبیدی حنفی، محب الدین سید محمد مرتضی. (۱۴۱۴ هـ ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر.

۲۸. حمیدی، محمد بن فتوح. (۱۴۲۳ هـ ق). الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم. بیروت: دار النشر. دار ابن حزم.

۲۹. خرشی، محمد بن عبدالله. (بی‌تا). شرح مختصر خلیل. بیجا.

۳۰. خطیب شریینی، محمد بن احمد. (۱۴۱۵ هـ ق). الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع. بیروت: دار الفکر.

۳۱.، مغنی المحتاج الی معرفة الفاظ المنهاج. بیجا، بی‌تا.

۳۲. دسوقی، محمد عرفه. (بی‌تا). حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير. بیروت: دار الفکر.

۳۳. دکاتور مصطفی الخن. دکاتور مصطفی البغا. علی الشریجی. (۱۴۱۳ هـ ق). الفقه المنهجی علی مذهب الامام الشافعی. دمشق: دار القلم.

۳۴. دمیری شافعی، ابوالبقاء کمال الدین محمد بن موسی. (۱۴۲۵ هـ ق). النجم الوهاج فی شرح المنهاج. جده: دار المنهاج.

۳۵. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۱ هـ ش). لغت نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۳۶. رجراجی، ابوالحسن علی بن سعید. (۱۴۲۸ هـ ق). مناهج التحصیل و نتائج

- لطائف التأویل فی شرح المدونة و حل مشکلاتها. بیروت: دار ابن حزم.
۳۷. رملی شافعی، شمس الدین محمد بن ابی العباس احمد بن حمزة بن شهاب الدین. (۱۴۰۴ هـ ق). نهاية المحتاج الى شرح المنهاج. بیروت: دار الفکر.
۳۸. سید رضی، محمد. (۱۴۱۴ هـ ق). نهج البلاغة. قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۳۹. شاه ولی، عبدالکریم، یوسفی جویباری، محمد. (۱۳۹۸ هـ ش). فصلنامه واکاوی گفتمانی انقلاب تونس، پژوهشهای روابط بین الملل، نهم، ۳۳۸، ۳۱۵.
۴۰. شیبانی، ابو عبدالله محمد بن حسن بن فرقد. (بی تا). الاصل المعروف بالمبسوط. ادارة القرآن و العلوم الاسلامية.
۴۱. شیرازی، ابو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف. (بی تا). المذهب فی فقه الامام الشافعی. دار الکتب الاسلامية.
۴۲. طرابلسی مغربی، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن. (۱۴۲۳ هـ ق). مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل. دار عالم الکتب.
۴۳. عبدری، ابو عبدالله محمد بن یوسف بن ابی القاسم. (۱۳۹۸ هـ ق). التاج و الاکلیل لمختصر خلیل. بیروت: دار الفکر.
۴۴. عدوی، ابوالبرکات احمد بن محمد. (بی تا). الشرح الكبير. بیجا.
۴۵. کفعمی عاملی، ابراهیم بن علی. (۱۴۰۵ هـ ق). المصباح. قم: دار الرضی.
۴۶. کلیبولی شیخیزاده، عبدالرحمن بن محمد بن سلیمان. (۱۴۱۹ هـ ق). مجمع الأنهر فی شرح ملتقى الأبحر. بیروت: دار الکتب العلمية.
۴۷. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن حبیب. (۱۴۱۴ هـ ق). الحاوی فی فقه الشافعی. بیروت: دار الکتب العلمية.
۴۸. (بی تا). الحاوی الكبير. بیروت: دار الفکر.

٤٩. محمدیان، علی. (١٣٩٣). تحلیلی بر زمینهای داخلی انقلاب مصر، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، بیستم.
٥٠. منهای اسیوطی، شمس الدین محمد بن احمد. (بیتا). جواهر العقود و معین القضاة و الموقعین و الشهود، بیجا.
٥١. نفیسی، علی اکبر. (بیتا). فرهنگ نفیسی. کتابفروشی خیام.
٥٢. نمری قرطبی، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر. (٢٠٠٠ م). الاستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الامصار. بیروت: دار الکتب العلمیة.
٥٣. نووی جاوی، ابو عبد المعطی محمد بن عمر بن علی. (١٤٠٥ هـ ق). روضة الطالبین و عمدة المفتین. بیروت: المکتب الاسلامی.
٥٣. (بیتا). نهاية الزین فی ارشاد المبتدئین. بیروت: دار الفکر.